

پروژه روشنفکری دینی ایران معاصر

سه شنبه، ۱۰م تیر، ۱۳۹۹

افزوده شده توسط **تریبون زمانه** نویسنده مطلب: ایمان مطلق آرائی

Share ?

وقتی سخن از روشنفکری دینی میشود قطعاً ما به یاد جنابان مرحوم احمد قابل، دکتر عبدالکریم سروش، مصطفی ملکیان، محمد مجتهد شبستری، دکتر آرش نراقی، دکتر محسن کدیور، دکتر سروش دباغ و ... میافتیم، فارغ از وجوه تفارق، وجوه شباهت انقدر بسیار است که همگی آنها را در ذیل روشنفکران دینی جای دهیم اما در این نوشتار صرفاً به مطالب دکتر سروش و دکتر دباغ پرداخته شده است.



البته باید در همین ابتدا نیز گفت - کما اینکه خود ایشان میگویند- که پروژه روشنفکری سبقه تاریخی فراتر از زمان حال دارد و میتوان رگه ها و بارقه های آنرا تا عصر ناصری و انقلاب مشروطه نیز پیش برد، مثلاً تا آنجا که سید جمال الدین اسدآبادی را که متأثر از آثار بابی/ازلی بود و در استانبول با ازلی ها نشست و برخاست میکرد و خوانشی جدید از اسلام ارائه میداد را در صدر همین پروژه قرار دهیم. هم او که با

شهیدان راه آزادی - بنا به روایت مورخین معاصر - میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی که هر دو از دامادهای میرزا یحیی ازل بودند سر رفاقت داشت ۱ و اساساً روشنفکران در آن زمان را یا باید بابی/ازلی دانست و یا متأثر و رفیق بابی/ازلی ها؛ پس چه بهتر که بگوئیم اولین روشنفکر معاصر ایران و اصلاً تنها نواندیش جدی ایران خود سید علیمحمد باب بوده است چرا که او اولین کسی است که مبانی جدید تاسیس و مفاهیم قدیم را تعریفی جدید داد. ۲ اما چون تاسیس دینی جدید کرد و خود را قائم آل محمد معرفی کرد، دیگر در زمره روشنفکران دینی اسلامی نمیتوان ایشان را قرار داد، و از جهتی چون مومنینش به دو شق تقسیم شدند که یکی گرایش به آئین بهائی پیدا کردند و دیگری (ازلیها) اهل تقیه بودند و هویت خود را پنهان کردند و در قالب مسلمان ظاهر شدند و افکار ترقی خواهانه و متجددانه خود را ذیل بیرق اسلام به خلق القاء کردند. ۳ بنابراین باید گفت که روشنفکران دینی به لحاظ تاریخی بنیاد در آثار کسی دارند که خود از آن خبر ندارند، کما اینکه اخیراً دکتر سروش دباغ در مصاحبه ای گفته بود که آثار بابی/بهائی را هیچگاه مطالعه نکرده است و صرفاً چیزی از اینجا و آنجا شنیده است. ۴ اما به اعتقاد نگارنده برخلاف دکتر دباغ که صادقانه گفت که مطالعاتی در مورد آثار بابی/بهائی نداشته است، پدر ایشان دکتر عبدالکریم سروش اتفاقاً در این خصوص مطالعات قابل توجهی داشته است هر چند که این مسأله را کاملاً مستور میکند اما در آثار ایشان مشهود است! فی المثل بیان فهم جدید از مسئله وحی و رسالت حضرت رسول و تبدیل جایگاه منفعلانه که فهم سنتی از ایشان است به جایگاه فعالانه که پیامبر در فرایند وحی در انتخاب و بیان لغات و کلمات نقش داشته است، و یا بحث تنزیهی که درباره مسئله الوهیت و خداوند ایشان بیان میکند، و حتی بحث پلورالیزم دینی که دکتر سروش متأثر از جان هیک مطرح میکند - مگر جان هیک همان کسی نیست که در کتاب فلسفه دین میگوید بهاءالله اولین پلورالیزم عالم است - تماماً بنیاد در آثار بابی/بهائی دارد، که البته باید گفت فهمی نیم بند است، و از آنجا که ایشان در مدرسه علوی تحصیل میکردند و قبل از اینکه از ایران برای ادامه تحصیل خارج شوند عضو انجمن حجتیه بودند، پر واضح است که بعضی از آثار بابی/بهائی را در خلوت خوانده است کما اینکه خود ایشان در مصاحبه ای با روزنامه جامعه میگوید که کتاب مستطاب ایقان بهالله را با دقت خوانده است. به هر حال این دست تفاسیری که دکتر سروش ارائه میدهد به قول دکتر یاسر میردامادی "خواستنه یا ناخواستنه، سرآخر تبدیل به دینی جدید می شود (گرچه دینی جدید با ابزار و مصالحی برگرفته از دین اسلام) و نه آنکه به دین پیرایی یا بازسازی فکر اسلامی وفادار بماند. " ۵ که البته همانطور که به نظر میرسد سر اول آن نشئت گرفته از دینی جدید است. به هر حال روشنفکران دینی بنیان در تفکری دارند که یا از آن خبر ندارند و یا در صدد انکار آن هستند.

روشنفکران دینی همانطور که خود مدعی هستند، در تلاش برای برقراری پیوندی میان متن مقدس و جهان مدرن میباشند و بنابراین قصد آن دارند تا خوانشی از متن مقدس ارائه دهند که با علم و عقل و مواضع حقوق بشری عصر حاضر در تطابق بیافتد. البته اگر نگاهی نتیجه گرایانه داشته باشیم تا حدود زیادی میتوان به این دست مواجهاات ارج نهاد. به هر حال این نوع خوانش معتقدین به آن دیانت را با جهان مدرن آشتی میدهد و از باورهای سنتی بعضاً متحجرانه ایشان را دور می سازد و چه نیکوست که ایشان از حقوق اقلیت های مذهبی از جمله بهائیان تا حقوق ناخدا باوران هم دفاع میکنند و برای ایشان نیز حقوق برابر با مسلمانان میخواهند. اما در عین حال از منظر پژوهشی و نظری حداقل دو ایراد را میتوان برای ایشان متصور شد که البته منجر به ایرادات اساسی تر دیگری نیز میشود: اول اینکه به متن تا حدود زیادی وفادار نیستند بلکه با تقطیع و جدا کردن جزئی از کل معانی ای که به قصدشان نزدیک است را صرفاً مدنظر میگیرند. دوم آنکه اگر فرض را بر این بگیریم که پیامبر با نزول آیات قصد هدایت جمیع اهل عالم را داشتند، به معنایی ایشان قصد آن میکنند که متن را به آن سوئی که خود ناظر به آن هستند هدایت کنند و با خارج کردن مفاهیم از کانتکس زمانی و مکانی خود به متن آن چیزی را تحمیل می کنند که در متن

نیست و البته همین مطلب هم هست که سبب خشم متألّهین سنتی شده است. در واقع متن مقدس برای ایشان فرعی است که باید خود را مطابق با علم و عقل امروز ایشان کند. در ادامه به تفکیک به دقایق این دو ایراد میپردازم.

عدم وفاداری به متن و خارج کردن قسمتهایی از کلیت متن، ایجاد تفاسیری میکند که با کلیه تفاسیر کلاسیک و شارحین متقدم در عدم سازگاری است. در واقع باید پرسید آیا صحابه پیامبر از قرآن همان فهمی را میکردند که امروز روشنفکران دینی به دست میدهند؟ یا به طریق اولی حضرت رسول به عنوان نویسنده و در عین حال "راسخ در علم تاویل قرآن" همان فهمی را از آیات میکرده است که ایشان ارائه میداده است؟ مثلاً وقتی دکتر دباغ میگوید که "میتوان دموکرات بود و از حقوق بنیادین بشر استفاده کرد و مسلمان ماند" آیا ابوبکر و عمار و عمر و عثمان و ... میدانستند دموکراسی چیست و حقوق بشر کدام است؟ و یا بی آنکه بدانند ناظر و قائل به این قضیه بودند؟ و یا قائل بر این بودند که "مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهُ اَشْهَدُ اَنَّ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَةً يَّبْتِئُهُمْ" ۶ در مورد مسئله حقوق زن چه میاندیشیدند؟ دقیقاً چه فهمی از آیه "نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَاَتُوا حَرْثَكُمْ اَنِّيْ سِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لَانَفْسِكُمْ" ۷ و آیات مشابه داشتند؟ آیا فراتر از فهم مولانا در داستان "مرد عرب و جفت او" بود؟ در خصوص مسئله رسالت و نبوت چه فهمی میکردند؟ آیا حضرت رسول را بنا به آیه "اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ اِلَيَّ اَنْمَآ اِلَهُكُمْ" یک انسانی مانند خود میدانستند که صرفاً به او وحی میشود، و جدای از این مقامی برای ایشان قائل بودند و اساساً فرایند وحی را منفعلانه میدانستند - که میدانستند- یا فعالانه؟ و یا همچون دکتر سروش که میگوید مسئله ی تبلیغ و یا تغییر دین بی مورد است و هر کسی اعم از هر دین و باوری که دارد باید در همان بماند. بودایی بودایی و مسیحی مسیحی و مسلمان باورمند به اسلام. دلیلش را هم این میدانستند که هر یک از این افراد با آن ایدئولوژی و آن سنت و فرهنگ رشد و نمو و بالندگی کرده است پس لزومی به تغییر نیست. آیا این سخن کفار صدر اسلام نیست که حاضر نبودند از دین خود برگردند چرا که به آن عادت کردند و دین پدرانشان است. که قرآن هم در سوره ی بقره آیه ی ۱۷۰ یاد میکند: "و اِذَا قِيْلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوْا بَلِ نَتَّبِعُ مَا الْفِيْنا عَلَيْهِ اِبَاءَنَا" از این دست سوالات و مسائل بسیار است و بیان تک تک آنها مثنوی هفتادمن میشود و به نظر بنده میرسد که ایشان نیز به این مباحث عنایت و توجه دارند اما دلیلی که به ذهن من میرسد که نمیخواهند بپذیرند، این است که اولاً مصلحت اندیش هستند و ثانیاً حُب به دین آباء و اجداد سبب نپذیرفتن هر باور پسین دیگری شده است و ثالثاً تفکری اومانیستی دارند که معتقد است دیانت و ظهور رسول متعلق به زمان پیشامدرن است یعنی آنجا که بشر توانایی های عقل امروز را نداشت و با علم و دانش تا به این حد آشنا نبود، و در زمان حال بشر امروز را نیازی به وحی و نفثات روح القدس نیست و خود میتواند با توجه به علم و دانش و عقل امروزی خود گلیم خود را از آب بیرون بکشد و البته دکتر سروش این مسئله را صراحتاً بارها بیان کرده است که خاک زمین دیگر توانایی رویاندن شجره رسالت را ندارد و آخرین آن حضرت رسول اکرم بود.

اگر دیانت را مجموعه تعالیم و احکامی بدانیم که برای راهنمایی بشر از عالم بالا به وسیله پیامبر نازل شده است، بنابراین باید آنرا کامل بدانیم، که کامل بودن به دو معناست اول اینکه سخن لغو در آن جایی ندارد، دوم آنکه برای همهء زمانها و مکانهاست. اگر سخن لغو در آن جایی ندارد، دیگر بحث اینکه پیامبر به مرور پیامبرتر میشد و شخصیت ایشان قبض و بسط می یافت دیگر موضوعیت ندارد، در ثانی اگر بپذیریم که اینگونه بوده است باید برای سوره های مکی دوم (بعد از فتح مکه) اعتبار بیشتری قائل بشویم چرا که پیامبر به بلوغ فکری و تجربی بیشتری رسیده بوده است. در همین جا حکم داده ایم که پس بالنسبه است، هر چقدر پیامبر به بلوغ فکری بیشتری برسد و هر چقدر مومنین به بلوغ بیشتری برسند که سوالات بالغانه بیشتری کنند به نسبت همان هم کلمات و بیانات دقیقتر است و پرده از حقایق بیشتری بر میدارد.

پس پیامبر اکرم اگر در زمان حال بود اساساً آیات دیگری نازل میکرد چرا که متناسب با زمان حال باید سخن میگفت و طبیعتاً سائل او دیگر صحابه هزار و چهارصد سال پیش نبودند بلکه علماء و فضالای زمان حال بودند. بنابراین ما حکم داده ایم که هیچ دینی برای همه زمانها و مکان ها نبوده است، کما اینکه اگر بود صُحُف ابراهیم که آمد دیگر نیازی به تورات موسی و انجیل عیسی و قران محمد نبود، اما حال میبینیم که چنین است، یعنی تک تک این پیامبران در عالم خاک ظاهر شده اند و بر دانش بشر به نسبت زمان خود و فهم مخاطب خود افزوده اند و رفته اند و حال باید پرسید که چرا نباید در زمان معاصر چنین کسی بیاید و چرا دیگر این خاک قابلیت رویاندن شجره جدیدی را ندارد؟ البته پاسخ سراسری میتوان به این سؤال از جانب روشنفکران دینی داد، علت نظر ایشان این است که در قران کلام الله در سوره احزاب آیه چهل است که میفرماید: "مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا" و فهم کلاسیک از کلام الله چنین است که میگوید خَاتَمَ النَّبِيِّينَ به معنای ختم کننده رسالت است و روشنفکری دینی هم این را به عنوان یک اصل بدیهی میپذیرد. در واقع ایشان همانگونه که فرقی بیان خاتم و خاتم قائل نیستند، فرقی میان نبی و رسول نیز قائل نیستند. حال آنکه هر رسولی نبی هم هست، یعنی هر مرتبه مافوقی دارای خصوصیات مادون است، چنانچه در قیاس میگوئیم هر انسانی حیوان است، اما هر نبی ای رسول نیست، چنانچه در قیاس نمیگوئیم هر حیوانی انسان است و از آن طرف خاتم دلالت بر مقام دارد که یعنی حضرت رسول اکرم نگین انگشتر بودند و مابقی نبیین قبل انگشتری، و علت هم این است که هر ظهور پیشینی میاید که فضایی آماده کند تا ظهور پسین فراهم شود. به یک معنا هر ظهور پسین اظهار تر از ظهور پیشین است. از این تمایزات فقه اللغتی که بگذریم، به طور کلی ایشان نیز به همان باور سنتی در مورد پیامبر اسلام قائل هستند، کما اینکه در واقع تمامی مومنین به ادیان خود را آخرین دین میدانند و پیامبرشان را آخرین پیامبر میدانند! مثلاً مسیحیان هم با توجه به آیاتی مندرج در اناجیل همین فهم را دارند به عنوان مثال وجود آیاتی چون "اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم." ۸ "آسمان و زمین زائل میشود لیکن سخنان من زائل نخواهد شد." ۹ دلیلی است برای ایشان که رسالت حضرت رسول اکرم و یا هر کس دیگری را نپذیرند. البته در همین جا که محل اختلاف است و مسلمین حکم بر تحریف اناجیل میدهند، یک وجه اتفاق نیز وجود دارد و یا آنکه یک وجه اتفاق را مسلمین ایجاد کردند هرچند که مسیحیان چون اصل را قبول ندارند، این وجه اتفاق را هم قبول ندارند. وجه اتفاق مسلمانان با مسیحیان از این زاویه این است که قائل به قائم آل محمدی هستند که در آخر الزمان همراه با حضرت مسیح ظاهر میشود. هرچند دکتر سروش معتقد است که مسلمانان دلیل تاریخی و علمی موجهی دال بر اینکه امام حسن عسکری فرزندی داشته است که حالا در غیبت به سر میبرد، اما وجود قائم آل محمد را نیز من حیث اعتقادی قبول دارد و این مسئله را در حداقل دو سخنرانی خود و خاصه در درسگفتارهای انجیل و قران مطرح کرده است. در اینجا باز میگردیم به بحث اولیه خود که مربوط به بنیاد است! یعنی آنجا که جنبش ترقی خواهانه ای در ایران رخ داد که سبب پیدایش روشنفکری دینی و تغییرات اساسی اجتماعی/سیاسی (مانند مشروطه خواهی) در ایران شد، که در رأس آن کسی قرار داشت که خود را قائم آل محمد میدانست و معرفی کرد و اوست که توضیح میدهد که منظور از قیامت، قیام (برخیزش) قائم است و منظور از آخر الزمان، آخر زمان هر دینی است که با آمدن مرسلی جدید به سر میرسد و این معنایی است که از آیه شریفه "لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ" ۱۰ و "مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ" ۱۱ و "وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ" ۱۲ مستفاد میشود. همچنین او بود که در آثار خود -خاصه در کتاب بیان- توضیح داد که بعد از او، فردی که در همان زمان حاضر است، ظاهر خواهد شد و در آثار خود نام او را "من یظهر الله" نامید، که در واقع از نظر ایشان این دو ظهور بیایی همان ظهور و رجعت صفاتی مسیح و قائم آل محمد است. اما پروژه روشنفکری دینی با حذف این قسمت از تاریخ و به یک معنا بنیاد خود، با توجه به التزام زیستی مسالمت آمیز همراه با تسامح و تساحل و برابری و پرهیز از

تعصبات نژادی، قومی، جنسی، دینی و ... در جهان حاضر، در صدد این است که خود آن چیزی را که در زمان خودش نیکو و میمون و مبارک بوده است و سبب تعالی و پیشرفت بشر میشده است را همگام و همراه با بشر امروز کند، یعنی برخلاف رأی دکتر دباغ که در مصاحبه ای گفته است "نه تنها در فرآورده‌ها و خروجی، میان نواندیشان مسلمان و بهائیان تفاوت وجود دارد بلکه در فرایند نیز تفاوت دیده می‌شود." ۱۳ نگارنده معتقد است که فرآورده‌های مشترک و خروجی‌های اصلی و اساسی هر دو به لحاظ پراگماتیکی یکی است، هر چند در فرایند تفاوت‌های اساسی وجود دارد اما چون هر دو خود را مستمد از فیوضات روح القدس میدانند، یعنی کتب مقدس را اصل میگیرند و اصیل میدانند و در عین حال توکل به تأییدات آن ذات احدیت منزله لا یوصف دارند (همان که دکتر سروش متأثر از پل تیلیش تحت عنوان "چیزی دیگر" از آن یاد میکنند) به میزان زیادی باز در فرایند نیز شباهت وجود دارد.

ماخذ:

۱. تورج امینی، تعامل اقلیت‌های مذهبی و انقلاب مشروطه ایران، صفحه ۱۸
۲. باز تعریفی مفاهیمی نظیر الوهیت، لقاء الله، قیامت، قائم آل محمد، ماهیت وحی و به تبع مفهوم رسالت و پیامبری و بسیاری دیگر در کتاب بیان ایشان موجود است.
۳. برای درک بهتر این مهم به نظر حداقل دو کتاب رستاخیز پنهان اثر تورج امینی، و تاریخ مکتوم اثر سیدمقداد رضوی نبوی لازم می‌آید.
۴. نواندیشی دینی، جنبش بابی و آئین بهائی (سروش دباغ در گفتگو با ایقان شهیدی) وبسایت آسو
۵. یاسر میردامادی، روشنفکری دینی، بازسازی فکر دینی یا دین‌سازی؟ وبسایت BBC
۶. سوره فتح آیه بیست و نهم.
۷. سوره بقره آیه دویست و بیست و سه
۸. انجیل متی باب بیست و هشتم آیه هجده تا بیست
۹. انجیل لوقا باب بیست و یکم آیه هجده تا بیست
۱۰. سوره یونس آیه ۴۹
۱۱. سوره حجر آیه ۵
۱۲. سوره سباء آیه ۲۹ و ۳۰
۱۳. نواندیشی دینی، جنبش بابی و آئین بهائی (سروش دباغ در گفتگو با ایقان شهیدی) وبسایت آسو

نظرات

0 نظر (به‌وسیله فیس‌بوک)